

گفتگویی در باره

طنز و هزل در ادب فارسی

مجله گرامی فردوسی در شماره مورخ بیست و یکم خرداد ۱۳۵۲ گفتگویی از مدیر مجله نگین و خانم سیما تقوی در باب طنز و هزل بچاپ رسانیده است از لحاظ آنکه خوانندگان نگین نیز بتوانند از این وجیزه استفادی کنند بی مناسبت دیدیم که مین آن گفتگورا در اینجا نقل کنیم .

● که از قلم و ندیم آثار مکتوب بشر همواره با طنز و هزل بوده و متکلمین او طنز و تلمیح بعنوان مؤثرترین و ظریفترین شیوه در بیان حقائق تلخ مدد میجستند .

● - من فکر میکنم که متکلمین قدیم همیشه آگاهانه از طنز استفاده نمیکردند . گاهی اوقات ناخودآگاهانه طنز و هزل وارد آثار ایشان شده است .

عنايت - اجازه بدهید . مطلب فرق میکند . یکوقت هست که برداشت و تفسیری که شما از يك واقعه خاص ارائه میکنید طنزآمیز و هزلآمیز است . اما یکوقت هست که اصلاً خود آن واقعه قیضه مضحك و سرشار از طنز است . مثلاً قصه «نمرود» را در متون مذهبی در نظر بگیرید . نمرود کسی بود که در زمان حضرت ابراهیم ظهور کرد و ادعای خدائی میکرد . من قصه این موجود را در ترجمه تفسیر طبری (فراهم آمده در اواخر قرن چهارم هجری) خواندم و فکر میکنم که اگر قویترین طنزنویسان امروز دنیا قلم بدست بگیرند نمیتواند قصه ای طنزآمیزتر از آنچه محمدبن جریر طبری در شرح حال نمرود پرداخته فراهم آورد . نمرود با همه قدرت و صولت و دبدبه و کبکبه اش يك پشه کوچک و بی قابلیت بدماغش میرود و روزگار را براوسیه می کند . البته جنبه طنزآمیز ماجرا تنها در وجود پشه نیست بلکه در اینست که نمرود بر اثر وجود پشه به درد و رنج جانگاهی دچار میشود و درد و رنج او موقعی ساکت میشود که کسی ضربه محکمی برش وارد کند . کار بجائی میکشد که نمرود یکی از عمه خلوت را وادار می کند که در تمام شب و روز بالای سرش بایستد و مرتباً بایک چماق بکله اش بکوبد . عاقبت هم یکروز صبح با ضربه محکمی که همین آدم برش میکوبد کاسه سر نمرود میترکد و آنوقت پشه کذائی بهوا میرود و دنبال کارش میرود . کاری ندارم که این ماجرا تاجه حد مطابق باواقع است . آنچه میخواهم بگویم اینست که قصه نمرود خود بخود مضحك و سرشار از طنز و هزل است و در اینهم تردیدی نیست که راوی سرگذشت

● آیا پیدایش طنز در ادبیات مربوط به تاریخ خاصی میشود ؟
میخواهم بیرسم طنز از چه موقعی در ادبیات بوجود آمد ؟

عنايت - در قدیمترین آثار ادبی و حتی در قدیمترین متون مذهبی میتوان رگه هایی از طنز را مشاهده کرد . میخواهم بگویم از وقتی کلام آفریده شد طنز هم بعنوان شیرین ترین و نافذترین شیوه بیان حقیقت وارد کلام انسان شد . يك حدیث نبوی هست که من گفتم تفسیر این است که در این عالم بزرگ شیعه در نیمه اول قرن ششم هجری بآن برخوردیم . میگوید رسول علیه السلام به بزغاله مرده ای گوش بریده ای بگذاشت و جماعتی از اصحاب هم همراه او بودند . حضرت فرمود این بزغاله را چه کسی بیک درم میخرد ؟ گفتند ای رسول خدا آنوقت که این بزغاله زنده بود با این گوش بریده کسی او را نمیخرد حالا که مرده است جای خود دارد . رسول (ع) فرمود دنیا بنزدیک خدای تعالی از این بزغاله خوارتر است .

می بینیم که يك برداشت طنزآمیز در خدمت بیان يك حکمت مذهبی قرار گرفته و نتیجه کار هم خیلی موفق از آب درآمده است . پوچی و بی ارزشی دنیا را چه چیزی بهتر از تشریح هزلآمیز وضع بزغاله میتواند نشان بدهد ؟

ایضاً در همین کتاب روایت دیگری است که اهل باج و خراج و حق و حساب بگیران را به شلاق هزل کوبیده است . میگوید در خبر است که رسول علیه السلام گفت شب معراج چوبی دیدم برای فروزده هیچکس از آنجا نمیگذاشت والا جامه او از آن میدرید و شاخی از شاخهای آن چوب دراو می افتاد . من گفتم ای جبرئیل این چه چوب است که جامه هر کس بدو میرسد میدرد ؟ گفت این مثل عشار و باجستان و راهزن است که هیچکس باو نگذرد والا برنجانند او را و چیزی از او بستانند .

ملاحظه میفرمائید که در اینجا هم ما با نوعی طنز و تلمیح روبرو هستیم منتها جنبه جدی ماجرا با توجه به مذهبی بودن روایت بقدری قوی است که کمتر کسی متوجه طنز کلام میشود . خلاصه اینکه میخواهم بگویم

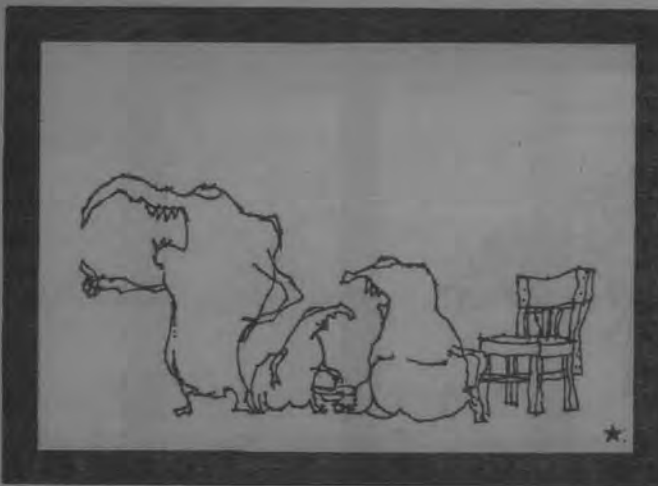
نمرود قصد شوخی و مطایبه نداشته است.

● با اینحال وقتی چنین سرگذشتی بدست يك نویسنده طنزنویس بیفتد جنبه‌های طنزآمیز آنرا پررنگ‌تر میکند.

عنایت - خیلی طبیعی است ولی قصد و غرض بنده این بود که بعضی اتفاقات حتی بدون دخالت طنزنویسان خودبخود خنده‌انگیز است. این کیفیت را شما در زندگی عادی و معمولی هم میتوانید ببینید. ژان پل سارتر میگوید که اگر شما از بالای مکان مرتفعی به زندگی آنها نگاه کنید خیلی از کارهای آنها را بی‌معنی و بی‌منطق می‌بینید. بسیاری از وقایع روزانه محیط ما هم اگر از فاصله‌ای معین و بدون ارتباط با سایر وقایع در نظر گرفته شوند مضحك و عجیب جلوه خواهند کرد. مثلاً در روزنامه‌ها میخوانید که آقای سناتور می‌تواند که هم سناتور است و هم پزشک جراح و در عین حال برگزار ترافیک تهران نیز نظارت میکند در مصاحبه با مطبوعه روزنامه میگوید که اگر عابری در خیابانهای تهران تخلف کرد و مثلاً از نقاط خط‌کشی‌شده عبور نکرد یا بدون توجه به چراغ قرمز از خیابان گذشت پلیس باید او را به کرج ببرد و وادارش کند که با پای پیاده به تهران برگردد، آقای سناتور این حرف را خیلی جدی میزند و هیچ قصد شوخی و مطایبه از حرف خود ندارد اما تصدیق میفرماید که سخن ایشان خودبخود خنده‌انگیز است و عیب حاجتی نیست که طنزنویسی در آن دستکاری کند. از این نوع حرفهای خنده‌آور و کارهای خنده‌آور در این شهر فراوانست. مثلاً فکری را بفرمائید شهرداری اعلام میکند که بهرکس در خیابانهای تهران چاله و چوله پیدا کند جایزه خواهد داد. هیچ قصدی از شوخی و مطایبه در این حرف نیست و مطلب هم بطور خیلی جدی در روزنامه‌ها اعلام میشود ولی عملاً می‌بینیم که خیلی از مردم باین حرف می‌خندند. انگار مضحك‌ترین وقایع عالم اتفاق افتاده است بعد چند ماهی میگذرد و هیچکس ظاهرأ چاله‌چوله‌ای پیدا نمیکند آنوقت می‌بینید که یکسرتبه ماموران خود شهرداری به خیابانها می‌ریزند و چندین خیابان را همزمان با یکدیگر زیرورو میکنند چرا؟ چون خیابانها ظاهرأ باید تجدید آسفالت شوند. کلوق چرا که باید ظرف یکماه تمام شود چندین ماه طول می‌کشد و تا مدتی عبور و مرور مردم مختل می‌شود. این خیابانهایی که تا چند وقت پیش با گنجرک‌های پاریس و بروکسل برابری می‌کرد و به ادعای مسئولین امر هیچ لکه و چاله چوله‌ای در آن نبود یکسرتبه جلگی به آسفالت مجدد احتیاج پیدا می‌کند و پراز تپه و ماهور و پرتگاه می‌شود. مردم هم از کنار خیابانها می‌گذرند و هی می‌خندند پیش خودشان می‌گویند شهرداری باید مردم نتوانستند چاله چوله‌ای در خیابانها پیدا کنند حالا خودش خیابانها را زیرورو می‌کند که چاله‌چوله پیدا کند.

بهرحال از مطلب دور افتادیم حرف حرف می‌آورد و بعضی‌ها می‌گویند وقتی باب عقائد جدی مسدود باشد نویسنده به طنز و هزل متوسل میشود.

عنایت - فرنگی‌ها به این نوع هزل، ساتیر می‌گویند. وقتی در محیطی حرف جدی و اساسی را تحصیل نکنند و حساسیت نسبت به محقوگی خیلی شدید باشد نویسنده و شاعر حرف خود را در لفاظی طنز و هزل می‌پیچد یعنی کاری می‌کند که دیگران حرفش را جدی نگیرند. ترجیح می‌دهد که جامعه بیرحم و خشن وجود او را بعنوان هرزه‌درای مضحکه بازی تلقی کند که عقائد پیش یا افتاده‌ای دارد و حرفهای پیش یا افتاده میزند. عبارات دیگر طنز و هزل چتر محافظی می‌شود که نوعی مصونیت برای هنرمند ایجاد می‌کند و این فرصت را پاو می‌دهد که در پناه آن هرچه دل تنگی می‌خواهد می‌گوید. اما کهنه‌مشر بها و مردم بی‌اطلاع از ذوق و ظرافت ادبی خیال می‌کنند که طنزنویس حرف دیگری در چپته ندارد و افق فکر و اندیشه‌اش فقط بهمان تعبیرات و تمثیلات عامیانه ختم می‌شود در حالیکه اینطور نیست طنز و هزل که البته باشوخی و مسخرگی فرق بسیار دارد همیشه از جدی‌ترین و عبوس‌ترین طبایع سرچشمه می‌گیرد یعنی برای طنزنویس بودن در اعماق روح باید خینی خشک و خشن و سختگیر بود. طنزنویس در قیاس با سایر مردم زمانه - هم حساسیت بیشتری دارد و هم با فساد و نادرستی ناسازگارتر و کج‌تاب‌تر و آشنی‌ناپذیرتر است، چرا؟ چون اگر دیگران با عقل دوران‌دیش سروکار دارند او - یعنی طنزنویس بنا احساس سروکار دارد. دیگران بحکم عقل در برخورد با مسائل اجتماعی



معمولاً جانب مصلحت را اختیار می‌کنند و بسیاری از مسايب و مفاسد نادیده می‌گیرند اما آنکه زهرخند خود را با ارائه طنز و هزل بر مفاسد زمانه تار می‌کند در حقیقت خیلی پیش از متفکرین و محققین عالی جنایی که قیافه‌های جدی بخود می‌گنجانند و با تره‌های معطر و معطن فقط برای بازیگوشی‌های آکادمیک خود را تهیه می‌کنند بدنهش فساد اخلاقی چنگ می‌دهد. - بتفاوت طنز و مسخرگی اشاره کردید فکر می‌کنم اندکی شرح

بوسیله لازم باشد.

بسیار از طنز و هزل در این کشور کم است. برای يك طنزنویس هیچ چیزی بدتر از این نیست که ببیند کار او را در ردیف کسانی گذاشته‌اند که کارشان فقط خندانند مردم است نمی‌خواهم بگویم که کار آندسته بی‌ارزش است ولی اینها در دو مقوله کاملاً متفاوت هستند. من به ریشه‌های لغوی مطلب کاری ندارم ولی آنچه عرفاً مصطلح شده جز این نیست که مسخره و مضحکه صرفاً وسیله‌ایست برای خنده برانگیختن و ایجاد شادی و هدفشان بهمان خنده و تسخر تمام می‌شود اگر حرفی یا حکمتی یاد می‌دهد برای اینست که دست‌آخر بهمان قهقهه ختم کند اما طنزنویس و هزل‌نویس اگر خنده‌ای هم ایجاد می‌کند برای اینست که طبع خواننده را موزون کند تا حکمت و نتیجه مورد نظر او را بپذیرد. عبارات دیگر در کمیک سازی، خنده مرحله نهایی کار است اما در طنز و هزل خنده تازه مرحله اول کار است. در اینجا خنده مقدمه‌ایست برای تفکر، زمینه‌ایست برای ایجاد حالتی از حیرت و عبرت - تسخر اگر هم هدف سیاسی یا اجتماعی داشته باشد این هدف فرعی است و اصل همان خندانند است. اما طنز و هزل می‌خوانند برای اینکه به هدف اجتماعی برسند. با اینحال طنز و هزل لزوماً خنده و قهقهه ایجاد نمی‌کند و برعکس در بسیاری از موارد آنچه ایجاد میکند نوعی زهرخند است که غالباً به حالتی از تفکر و تأثر ختم میشود. نکته‌ای که در اینجا درخور توجه است اینست که غالب طنزنویسان معمولاً در آثار خود مضامینی از گذشتگان

یا معاصرین را چاشنی میزنند مثلاً بهمثلاً یا متهائی اشاره میکنند یا شواهد و حکایاتی میآورند . برای بسیاری از مردم در اینحال این توهم پیش میآید که گویا قصد و غرض شاعر یا نویسنده در مرحله اول فقط ذکر آن شواهد بوده و سایر حرفهای او فرعی است براین اصل و حاشیه‌ایست براین متن . درحالیکه اینطور نیست و حضرات وسینه را باهدف اشتباه میکنند . اینجا حرفی بادم آمد از « مارشال مک لوهان » که میگوید « وقتی پیام یک وسیله ارتباطی مثل یک روزنامه بوسیله روزنامه دیگری منعکس شود مفهوم اولیه آن تغییر میکند . مثلاً غالب اتفاق افتاده که یک مجله تیرتیر یا قسمتی از مقاله خاصی را که در مجله دیگر چاپ شده عیناً کلیشه میکند . در اینحال بعضی اینکه چشم شما بآن تیرتیر یا مطالب کلیشه شده میفتد احساس میکنید که کلمات و جملات با اینکه همانست که شما قبلاً در آن مجله اولی خوانده‌اید ولی در اینحال مفهوم و تأثیر دیگری غیر از تأثیر اولیه در شما ایجاد میکند . نویسنده یا شاعری هم که قصه یا مضمون طنز آمیزی را در اثر خود نقل میکند در این انتقال ، مفهوم تازه‌ای بآن قصه و مضمون می‌بخشد . مضافاً باینکه این تغییر مفهوم ، پای‌بستی است که هنرمند سایر قسمت‌های اثر خود را بر مبنای آن بنا میکند .

● - ممکن است نمونه‌ای هم بعنوان شاهد مثال بیاورید ؟

عنايت - عرض کنم مثل فراوان است ولی فکر کنم کمتر شاهد مثالی از قصه‌های شیرین مثنوی معنوی گویاتر و جاندارتر و در عین حال بیشتر مفید بمقصد باشد . مولانا در دفتر دوم مثنوی معنوی قصه‌ای نقل می‌کند از دلقکی که یک زن روسی را بيمسری خود در می‌آورد . سیدی بددلقک میگوید تو در اینمورد عجله بخرج دادی . اگر صبر میکردی بجای بکزن روسی من بکزن نجیب و عقیف و پرده‌نشین برایت پیدا میکردم و ترا از این تنگ نجات میدادم . دلقک میگوید من قبل از اینکه این زن روسی را بگیرم هفت زن پرده‌نشین گرفتم اما همه آنها از راه بدر شدند و روسی از آب درآمدند . اینمترتبه این روسی را گرفتم که بیستم عاقبت چه از آب درخواهد آمد . خوب ببینید ، این قصه در حال عادی فقط ممکن است خنده‌ای ایجاد کند . حتی بدلیل شخصیت دلقک بنظر می‌آید که بکار محضی از آدمهای لاپالای می‌خورد که مسخره‌ای این قصه را نقل کند و جماعت هم از سر بیدردی بآن بخندند . اما کرامت نفس مولانا را بنگرید که همین قصه سخیف و پیش‌پاافتاده وقتی در حوزه معنایی اندیشه او قرار می‌گیرد مفهوم بکنی متفاوتی پیدا می‌کند و به شاهد مثال مناسبی بر یک مضمون عارفانه تبدیل می‌شود . مولانا در پی نقل قصه می‌گوید منم مدت‌ها عقل را آزمودم و از آن خیریی ندیدم . بعد از این نهالهای فکر خود را در مزرعه‌ی چون - که مراد از آن همان علق و شوریدگی باشد - غرس خواهم کرد و محصولش را در بازار مضماین و شواهد و امثال مثنوی می‌توانید مشاهده کنید . یعنی دست مولانا درست مثل کیمیاگر ماهری مس کم ارزش زنگ‌زده‌ی قصه‌های سخیف عامیانه را به طلای ناب عالی‌ترین و شیواترین مفاهیم عارفانه تبدیل میکند .

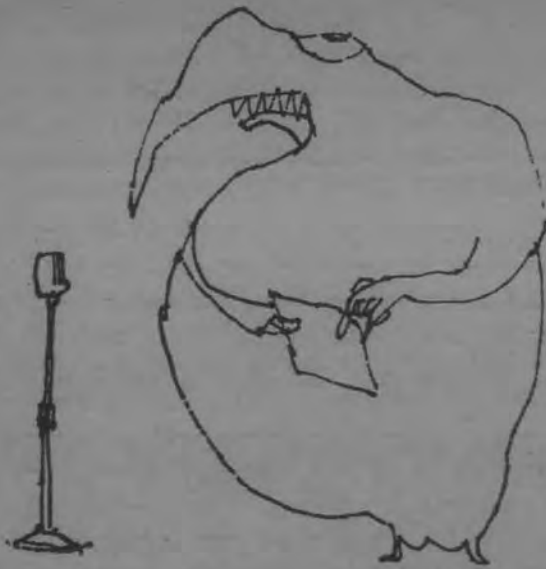
● - با این ترتیب شما مثنوی معنوی را از نظر طنز و طعنه‌ها و نیز بواجد ارزش می‌شناسید ؟

عنايت - این نکته را عرض کنم که طنز و تلمیح از هنر شاعری و نویسندگی جدا نیست . هنرمند هر قدر پخته‌تر و مجرب‌تر میشود روحش تاطیف بیشتری پیدا میکند باریک‌بین‌تر و نکته‌سنج‌تر میشود و طنز هم چیزی جز باریک‌بینی و نکته‌سنجی نیست . بهمین جهت است که شما در آثار موفق‌ترین نویسندگان و منتقدین همیشه رگه‌هایی از طنز و هزل می‌بینید ، بیشتر قطعات گلستان چیزی جز طنز نیست مثلاً این قطعه : « تا خوش‌آوازی بیانگ بلسند قرآن همیخواند . صاحب‌دلی برو بگنشت گفت ترا مشاوه چنندست ؟ گفت هیچ ، گفت پس این زحمت خود چندین چرا همی‌دهی ؟ گفتا از بهر خدا می‌خوانم گفت از بهر خدا نخوان .

گرتو قرآن بدین نمط خوانی ببری رونق مسلمانی

با این قطعه : « عابدی را حکایت‌کنند که شبی دمن طعام بخوردی و تا سحر ختمی در نماز بکردی صاحب‌دلی شنید و گفت اگر نیم نانی بخوردی و بختی بسیار فاضل‌تر بودی . »

ایضا از اوست : « یکی را زنی صاحب جمال جوان درگنشت و مادر زن فرتوت بعلت کابیز درخانه متمکن بماند و مرد از محاورت او بجان برنجیدی



مطالعات فرهنگی
مجموعه علوم انسانی

واز مجاورت او چاره ندیدی تا گروهی آشنایان پیرسیدن آمدندش یکی گفت
چگونه ای در مفارقت یار عزیز؟ گفت نادیدن زن بر من چنان دشوار نیست که
دیدن مادر زن!

«گل بتاراج رفت و خار بماند گنج برداشتند و مار بماند»
و سخن خود سعدی است که در پی طنز منظوم دیگری در همین
گلستان میگوید:

«بمزاحت نکتم این گفتار هزل بگذار وجداز او بردار»
خاصیت طنز و هزل همین است که همیشه یک عنصر جدی در بطن
آن نهفته است و جدی ترین آثار اگر محصول طبع ظریف و صاحب ذوق و ظرافتی
باشد از طنز و تلمیح عاری و خالی نیست. چندسال پیش سلسله مقالاتی در
مجله یغما چاپ میشد که مرحوم سید محمد فرزاد آنرا می نوشت. مرحوم
فرزاد مرد محقق و ادیب و فاضل و پرمایه ای بود و باقتضای شغل استادی و معلمی
بیشتر با مباحث جدی کلاسیک و تحقیقی سروکار داشت. آن سلسله مقالات
هم در انتقاد بر ترجمه ای از قرآن مجید نوشته شده بود ولی مرحوم فرزاد
با چنان ذوق و ظرافتی بحساب اغلاط و اشتباهات آن ترجمه رسیده بود که
هر قسمت از مقاله او به نوعی لطیفه ادبی شباهت پیدا کرده بود. من غالب
آن مقالات را چندین بار میخواندم و علاوه بر استفاده ادبی حظ روحی فراوان
هم میبردم اتفاقا با توجه به ایرادات دقیق و سختگیرانه مرحوم فرزاد
از آن ترجمه از همان موقع بود که فهمیدم کار نوشتن آطورها هم که در بادی
امر بنظر میماند سهل و آسان نیست. بعلاوه برایم جالب مینمود که در پشت
قیافه مرحوم فرزاد بعنوان یک محقق جدی و انعطاف ناپذیر چنان روح
ظریف و بیدله گوئی وجود داشته باشد.

● - نتیجه ای که از حرفهای شما میتوان گرفت اینست که بین هزل
و جد مرز ظریفی وجود دارد.
ثابت - همینطور است. قبلا هم عرض کردم که برای طنزنویس بودن
باید در اعماق روح خیلی خشک و خشن و جدی بود شاید چهره خیلی از طنزنویسان
در ظاهر چهره عوسلی باشد معروفست که نویسندگان حساس از آنجا که بیشتر از
سایر مردم از مفاسد زمانه رنج میبرند یا تلقی طنزآمیز از مسائل روز در حقیقت
خود را تخدیر میکنند.

● - از طنز نویسان نامی چه کسانی را میتوان نام برد؟
عنايت - هیچ بطنی از طنز نیست که معمولا با ذکری از عیبها و زانی
توانم نباشد. ولی همانطور که عرض کردم قدرت و قابلیت یک نویسنده در طنز
بعالیترین شکل خود تجلی میکند و طنز نمودار حد اعلائی سلامت ذوق و ظرافت
فکر یک نویسنده است با این ترتیب هر شاعر و نویسنده هنرمندی را میتوان
صاحب قابلیت بر خلاق مضامین طنزآمیز دانست. شواهدی که از مولوی و سعدی
ذکر کردم دلیلی بر این مدعا بود اما با اینحال نویسندگان و شاعرانی را هم
شناسیم که مثل عبید جز بطن و هزل مضمونی نپرداخته اند. و اگر طنز عبید
را با این معیار بمحک نقد برنیم کسی را در این مقوله نمیتوان حریف و در کف
او شناخت. مقارن با عصر قاجار ما شاهد جلوه هایی از طنز ناب ادبی هستیم
هستیم و در قافیه که محققین و منتقدین ما در معرفی و ارزیابی این آثار چنانچه
باید و شاید حق مطلب را ادا نکرده اند. «قافیه» بدون تردید در عین اینکه
سراینده چیره دستی است مثل همه سخنوران نامی در طنز و هزل نیز بد طولانی
دارد. در مقدمه ای که دکتر محمد جعفر مصحوب بر دیوان اشعار او نگاشته
نامه ای نقل شده است که قافیه در شکایت از بریشانی روزگار خود به ارباب
بیمروت دنیا نوشته است. در این نامه شاعر شرح میدهد که چطور همسران او
(قافیه دو همسر داشته است) با یکدیگر کلاویز شده و خانه او را به آتش
کشیده اند. این نامه در عین ارزش ادبی، قدرت و تسلط قافیه را در طنزنویسی
نیز به ثبوت میرساند و بلا تردید یکی از شیرین ترین و دلنشین ترین آثار
طنزآمیز فارسی است. از او که بگذریم با چهره هایی برخورد میکنیم که
از حیث ادبی چندان در عصر قاجار شناخته نیستند اما از حیث طنز و هزل و
بخصوص هجو سیاسی آثار جالبی از خود بیادگار گذاشته اند. از جمله اینها
آقا مهدی نوابی است که پدر آقا ابراهیم بدایع نگار است و بنوشته خان ملک
ساسانی پدر و پسر هر دو از فضیلتی نامدار عصر قاجار بشمار میروند. نوابی
رساله ای دارد بنام دستورالاعقاب که در آن ضمن بازگوئی تاریخچه زندگی و
اعمال و افعال بعضی از سیاستگران عصر قاجار در حقیقت قسمتی از تاریخ

قاجار را برای اعقاب و اخلاف شرح داده است. این رساله زبانی طنزآمیز
دارد و ضمن آن ترجمه احوال حاج میرزا آقاسی نیز بطریق هجو و هزل
از خامه بنامه آمده است. من آنرا از این نظر یکی از شیرین ترین آثار ادبی
و بلکه یکی از قویترین هجوهای سیاسی یافته ام. مثلا در یکجا مینویسد که سیدی
به حاجی میرزا آقاسی شکایت برد که فلان مهاجر همسر مرا از دستم گرفته
است حاجی « چون بشنید عتاب آغازید که اگر این تدارک به زن تو نمیشد
بزن من در بایستی. و در شرح شریف ارتکاب اقل قبیحین جایز است » و از این
دست امثله و حکایات که بی تردید بسیاری از آنها رنگ مطایبه و مزاح دارد و
بهمین دلیل با اغراق و مبالغه در آمیخته در این رساله فراوان است. این نکته
را هم عرض کنم که اغراق و مبالغه گوئی از ارکان مهم طنزنویسی است و
درست مثل کاریکاتورستی که همیشه معایب چهره اشخاص را بزرگتر از آنچه
هست تصویر می کند. طنزپرداز نیز با اغراق و مبالغه در بیان مفاسد و معایب
سیاسی و اجتماعی روزگار، زهر خند خود را نثار مسبین تیره روزی زندگی
مردم می کند. از «نوابی» که بگذریم بقاصله ای کوتاه به چهره اعتماد السلطنه
بر میخوریم. این مرد هر قدر در عرصه سیاست با دیگران اهل تعلق و دورویی
وریا بوده، در خفا و خلوت با خودش صانع و صمیمی بوده و بهمین جهت
آثاری که بنهان از چشم دیگران مینوشته از آنجا که تا حدودی رنگ اخلاص
دارد بهتر بدل می نشیند. از آثار خوب او که در عین حال از نظر طنز و هزل
نیز واجد ارزش است « خواب نامه » اوست. اعتماد السلطنه با پرداختن این
اثر که محاکمه خیالی گروهی از سیاستگران عصر قاجار را مجسم می کند در
حقیقت حساب خود را با دشمنان و رقیبان خویش تصفیه کرده است. غالباً
در آنجا که از دوستانش حرف میزند بیان جدی دارد و آنجا که از دشمنان
حرف می کند بیان طنزآمیز و رندانه ای پیدا می کند.

بحث از طنز معاصر معمولا بذكر نام علامه علی اکبر دهخدا میکند.
در گانگی چهره يك نویسنده را در اینجا میتوانیم ببینیم که علامه ای چون
دهخدا یکجا حرف و پرده را مینویسد و قیافه رند قلندری را بخود می گیرد، و
در جای دیگر با نوشتن آثار تحقیقی و جدی در قیافه يك محقق ظهور می کند.
این دو گانگی را در خاندان هدایت نیز میتوان دید که یکجا نویسنده «حاجی آقا»
و توب پروازید و قیافه رنده و وقوق صاحب است و یکجا بر رباعیات خیام
مقدمه مینویسد و برای کاوش فولکلوریک طرح تهیه میکند، و یا در باب فوائد
کبابخواری دست به تحقیق میزند.

بحث از طنز معاصر احتیاج به گفتگوئی جداگانه دارد. ولی در همین
مرحله هم خلاف اصالت است که سخن را بدون ذکر خیریی از سید محمدعلی
چهارژاده تمام نکنیم «یکی بود یکی نبود» او از آثار همیشه ماندنی طنز
معاصر است و از این نظر ارزش «گم فطیر در ادب پارسی» دارد. همچنین گفتگوی
«ما لطفی است و اگر از طنز سیاسی بخواهیم بگوییم بطنه عاتی سخن نگوییم و از نویسندگان
روزنامه لوفیق بوگرداندگان آن که در تالیف ذوق سیاسی جامعه بهمهده
داشته اند. یاد می کنیم.

«ما لطفی است و اگر از طنز سیاسی بخواهیم بگوییم بطنه عاتی سخن نگوییم و از نویسندگان
روزنامه لوفیق بوگرداندگان آن که در تالیف ذوق سیاسی جامعه بهمهده
داشته اند. یاد می کنیم.

